



تئولوژی و توسعه

نویسندگان: ویلیام چیتیک (fa/article/author/177/) | سید محمد آوینی (fa/article/author/9669/)
منبع: بازتاب اندیشه 1380 شماره 19 (fa/article/journal-/)
number/15089/%D8%A8%D8%A7%D8%B2%D8%AA%D8%A7%D8%A8-
%D8%A7%D9%86%D8%AF%DB%8C%D8%B4%D9%87-1380-
(%D8%B4%D9%85%D8%A7%D8%B1%D9%87-19

حوزه های تخصصی:

fa/article/field/3363/%D8%AD%D9%88%D8%B2%D9%87-/) حوزه های تخصصی

(%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D8%AE%D8%B5%D8%B5%DB%8C •

fa/article/field/72/%D8%B9%D9%84%D9%88%D9%85-/) < علوم سیاسی

(%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C

توسعه و مسایل سیاسی اجتماعی مربوط به شمال و جنوب

(/fa/article/field/1668/%D8%AA%D9%88%D8%B3%D8%B9%D9%87-%D9%88-)

%D9%85%D8%B3%D8%A7%DB%8C%D9%84-

%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C-

%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%85%D8%A7%D8%B9%DB%8C-

%D9%85%D8%B1%D8%A8%D9%88%D8%B7-%D8%A8%D9%87-

(%D8%B4%D9%85%D8%A7%D9%84-%D9%88-%D8%AC%D9%86%D9%88%D8%A8

< **نظریه های توسعه** (/fa/article/field/1669/%D9%86%D8%B8%D8%B1%DB%8C%D9%87-

(%D9%87%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D9%88%D8%B3%D8%B9%D9%87

دریافت مقاله

دریافت فایل ارجاع: RIS (پژوهیار، EndNote ، ProCite ، Reference Manager)

((/fa/article/export-ris/91101) | BibTex (/fa/article/export-bibtex/91101

چکیده

«تئولوژی» امروزه در لغت به معنای علم کلام یا الهیات است؛ ولی منظور نویسنده از این واژه، «خداشناسی» به وسیعترین معنای آن است. ویلیام چیتیک که یکی از محققان بزرگ در عرفان ابنعربی است، این سخنرانی را در کنفرانسی با همین عنوان ایراد کرده است. او معتقد است که توسعه مفهومی غربی است که با معارف اسلام و سایر ادیان الهی در تنافی است.

متن

توسعه

زبان توسعه پر از دامهای پنهانی است که هر کس بخواهد درباره فرهنگ و تمدن سخن بگوید با آنها روبهروست. مقصود من از «زبان توسعه»، کلمات و تعابیر مشهوری است که در سازمان ملل متحد و نهادهای حکومتی در سراسر جهان رایج است: «توسعه، محیط، برابری، همیاری، مارکت (بازار)، نیازها، جهان واحد، مشارکت، برنامه‌ریزی، جمعیت، فقر، پیشرفت، تولید، منابع، علم، سوسیالیسم، استانداردهای زندگی، دولت، تکنولوژی». این کلمات بخشی از واژگان مقدس دنیای جدیدند. پرسش از حقانیت آنها به معنی شورش علیه خدایان تجدد و ارتداد نسبت به مذهب ترقی است. اما اجازه بدهید صرفاً در خصوص کلمه «توسعه» به طور اجمال توضیح دهم.

در زبانهای سنتی اسلامی، کلمهای مترادف «development» (توسعه) وجود ندارد؛ همچنان که این کلمه در زبانهای غربی تنها از قرون هجدهم و نوزدهم است که به معنای جدید به کار مرود. بهعلاوه، تاریخ ظهور این

اصطلاح حاکی از آن است که مفاهیم جدید این کلمه با فروپاشی تمدن مسیحی و انقلاب صنعتی پیوند نزدیکی داشته است. آنان که لفظ «توسعه» را به کار مبرند، به‌ویژه در کشورهای غیر غربی، در واقع پیش از به کارگیری آن، مبادی تفکر جدید غرب را پذیرفته‌اند.

بدین گونه، وجه صنعتی توسعه به‌مثابه تنها صورت صحیح زندگی اجتماعی مورد تقدیس واقع می‌شود. استعاره «توسعه»، شجره‌نامه غربی تاریخ را تفوق جهانی بخشید و مردمانی با فرهنگهای مختلف را از این فرصت محروم ساخت تا شکل حیات اجتماعی خویش را خود تعیین کنند. مسلمانان با پرداختن به توسعه نشان می‌دهند که از تلاش برای درک تاریخ خویش بر پایه اسلام انصراف یافته‌اند؛ زیرا اصطلاح «توسعه» از بیرون از دایره مفاهیم اسلامی اخذ شده است.

اغلب مردم اعتراض می‌کنند که به هر تقدیر ما در جهان خویش نیازمند توسعه‌ایم. ولی توسعه چیست؟ هر گونه مطالعه‌ای در زمینه کاربرد لفظ توسعه نشان می‌دهد که این لفظ، همچون سایر الفاظ آمیبی، به هیچ وجه مفهوم دقیقی ندارد. این لفظ بر این فرض غربی، اما غیر قابل قبول و غیرقابل اثبات، یعنی وحدت، تجانس و تطور خطی جهان مبتنی است. برای این که امکان توسعه فراهم آید، مباحث خدا فراموش شده، یا لااقل در حاشیه قرار گیرد. از آن جا که هرگز در هیچ یک از ادیان مفهوم توسعه به تعبیر علمی و صنعتی کلمه تصور نشده بود، مقولات دینی یا باید کنار گذاشته می‌شدند و یا برای انطباق با شرایط جدید معانی تازه‌ای پیدا می‌کردند و بدین ترتیب ما باید دفعتهاً پی می‌بردیم که دین همواره توسعه به مفهوم جدید را تأیید می‌کرده است.

اسمای الهی

مسلمانان اصل را شناخت خدا دانسته، بر مبنای این شناخت به مطالعه نقش انسان در عالم هستی پرداختند. درک معنای انسان، مستلزم شناخت خداوند بود. تئولوژی از دیدگاه قرآن صرفاً به معنی شناخت خداست و شناخت خدا به مفهوم درک معنای آیات یا نشانه‌های اوست.

جامعه بشری همچون هر پدیده دیگری در عالم هستی نشانه خداست. اگر می‌خواهیم جامعه را بر حسب تعبیر اسلامی بشناسیم، لازم است آن را به میزانی که نشان از خدا دارد درک کنیم و اگر انسانها برآنند که براساس خطمشی اسلامی بیندیشند، این خطمشی باید مطابق با آن بخش از تعالیم اسلامی باشد که راه رسیدن به آینده‌های مطلوب را تبیین می‌کند. در نتیجه، هنگام سخن گفتن درباره تمدن یا فرهنگ اسلامی توجه داشته باشید که هیچ یک از این دو کلمه معادلی در زبانهای اسلامی پیش از دوره جدید ندارند. آنچه درباره‌اش سخن می‌گوییم یا باید سخن بگوییم، «امت» اسلامی بر مبنای ویژگیهای معینی است. به امت متوان از دو منظر نگریست: آنچه در واقع هست و آنچه باید باشد. اگر امت را چنان که هست در نظر آوریم و به نسبت حقیقی خداوند با امت، چنان که باید باشد، بنگریم، آنگاه معرفت اسلامی به ما می‌گوید که چه سخن فعالیت بشری مورد رضای خداست. این نوع اخیر معرفت، به آنچه خداوند برای سعادت بشر و رسیدن او به رستگاری اخروی می‌خواهد، مربوط می‌شود. تعالیم قرآنی به تقدیر نهایی انسان نظر دارد؛ نه سرنوشت او در این جهان. موقعیت انسان در این جهان باید با در نظر گرفتن اهمیت مطلق و غیر قابل انکار عالم دیگر شکل پیدا کند.

عالم هستی مجموعه‌ای عظیم از نشانه‌هاست؛ اما همه اشیا به یک نحو نشان از خدا ندارند. در هستشناسی اسلامی بعضی طبقات موجودات به خدا نزدیکتر و بعضی دورترند. انسانها مختارند که به خدا رو کنند یا از او رو برگردانند. مردم به همان میزان که صادقانه به خدا روی می‌آورند، تحت غلبه صفاتی قرار می‌گیرند که از قرب

خدا حاصل میشود. وحدانیت، عدالت، بقا، جامعیت، نورانیت و حقیقت از آن جمله‌اند. معنی «خلافت» انسان نزد بسیاری از اندیشمندان معتبر مسلمان همین است. انسان از طریق عبودیت مطلق خدا به جانشین یا نماینده او بدل میگردد.

اگر بپرسیم این نحو نگرش نسبت به اشیا و امور چه ارتباطی با جهان معاصر دارد، یافتن پاسخ چندان دشوار نیست. همواره در عالم دو گرایش اصلی وجود دارد که در ساحت‌های طبیعی، اجتماعی و فردی ظاهر میشود: یکی توحید است که اشیا را به یکدیگر میبندد و بنای وحدت، عدالت، هماهنگی و توازن را استوار میدارد و دیگری شرک است که موجب تفرقه، پریشانی و اغتشاش میگردد. آنان که تن به شرک سپرده‌اند، از مشاهده این امر قاصرند که همه اشیا از خدا منشأ گرفته و از این رو با یکدیگر مرتبطند.

قرآن گاهی از این دو گرایش در سطح جامعه با تعبیر «صلاح» و «فساد» یاد میکند. صلاح، جلوه اجتماعی تعادل و توازن است؛ در حالی که فساد، ظهور عدم تعادل، تفرقه، تجزیه و انحلال است. توحید و صلاح با صفات الهی جمال و رحمت مرتبط است؛ در حالی که شرک و فساد غلبه صفات قهر و جلال خدا را در پی دارد. توحید، ادراک صحیح ماهیت واقعی اشیا و ادراک جهان و مافیها در نسبت با خدای یگانه است. در مقابل، شرک ادراک خطا و دروغین ماهیت اشیاست؛ زیرا بر ادراک اشیا بر مبنای اصولی ناپیوسته و کثیر تکیه دارد. راسیونالیته علمی

یکی از اشتباهات بسیار مهلك جهان معاصر این است که علم جدید و تکنولوژی ملازم با آن، موجه و خنثی به شمار می‌آید. ارتکاب چنین خطایی، به‌خصوص از سوی مسلمانان، شگفت‌آور به نظر می‌رسد؛ زیرا منابع فکری وسیعی در سنت آنان موجود است که میتوانند با رجوع به آن، سفسطه‌های نهفته در جهان بینی علمی را دریابند. در هر حال، بسیاری از فلاسفه، مورخان و منتقدان اجتماعی در غرب نشان داده‌اند که بطرفی علمی وجود ندارد.

یکی از نکات عمده، تناقض‌های نهفته در ادعای بطرفی هر نوع دانش عقلی است. با این همه، اندیشه بطرفی علمی همچنان حامیان بانفوذی دارد. در جهان اسلام، اندیشه مذکور غالباً در قالب این عقیده ظاهر میشود که اسلام و توسعه تکنولوژیک را میتوان بدون هیچ تناقضی با یکدیگر جمع کرد. در عین حال، اسلام باید به نحوی مردم را در برابر سقوط اخلاقی که در بخش عظیمی از جامعه غربی مشاهده میشود، محافظت کند؛ ولی نشانهای حاکی از اینکه مسلمانان حقیقتاً محافظت میشوند به چشم نم‌خورد.

این نکته غالباً مورد توجه قرار گرفته که به رغم دعاوی دانشمندان در خصوص بطرفی شناسایی علمی جدید، اساس این علم، شناسایی برای سلطه و تصرف است. در مقابل، اساس علم در عالم ماقبل تجدد، شناسایی برای ادراک بود. لازمه دست یافتن به علم برای سلطه و تصرف این است که هرگونه رابط‌های میان شناسایی جهان و اخلاق انکار شود. این امر در تفکر غربی با نفی هرگونه نسبتی میان «واقعیت» و «خیر» که از اسمای مهم خداوند است تحقق یافت و نتیجه نهایی این تفکر آن شد که راسیونالیته علمی جایی برای تشخیص اخلاقی باقی نگذاشت. اما ناظران پسامدرن از این شرایط چنین استنتاج نکردند که خطایی واقع شده باشد. برعکس، آنان صرفاً نتیجه گرفتند که اصلاً صحیح و سقیمی وجود ندارد.

علم جدید و تکنولوژی، هر دو از راسیونالیته ریشه گرفته‌اند؛ هرچند در این میان خیال نیز نقش فرعی مشخصی بر عهده دارد. کار عقل، تجزیه و تحلیل و تمییز و تفکیک، یعنی حد قائل شدن برای اشیا و تعریف آنهاست. اگر به اندازه کافی به گذشته تاریخ باز گردیم، درمیابیم که علم جدید از یک سو در تئولوژی راسیونالیستی مسیحیت ریشه دارد و از سوی دیگر، از اراده معطوف به سلطه و تصرف نزد ساحران و

جادوگران منشأ گرفته است. تئولوژی مسیحی، همچون علم کلام مایل به ایجاد فاصله میان خداوند و مخلوقات او بود. علمای الهی با بهکارگیری زبانی انتزاعی و منقطع از اشتغالات خاص زندگی روزمره، به جدایی خدا از جهان مدد رساندند. جریان اصلی تفکر غربی چنان تحت تأثیر دیدگاه تنزیهی قرار گرفت که سرانجام خدا کاملاً از عرصه زندگی خارج شد. خداوند در عرش دسترسناپذیر خود به دلمشغولی انحصاری علمای الهی که در سیر تفکر غرب نقش مهمی نداشتند، مبدل شد. دانشمندان نیز که مسیر اصلی حیات فکری غرب توسط آنان معین میشد، توجه خود را منحصرأ معطوف به جهان طبیعت نمودند.

تقریباً در همه جهانبینها، به جز غرب ما بعد مسیحیت، خدا همواره با اشیا و با مردم حضور دارد. خداوند برای بشر نسبت به اشیا موجود در این جهان تکالیفی معین کرده است و از او میخواهد که مناسبات خود را با دیگران و حتی با جمادات بر اساس این تکالیف تنظیم کند. قصور در انجام این تکالیف، نه فقط فساد جامعه، بلکه فساد عالم طبیعت را در پی دارد.

از این پس تقدیر جهان بر عهده خدا نیست؛ بلکه به دانشمندان و تکنوکراتهایی واگذار میگردد که وظایف علمای دین و کشیشان را بر عهده میگیرند. در غرب جدید، این امر به ظهور کیش کارشناسان و متخصصان انجامیده است که در همه امور باید با ایشان مشورت شود. تکیه بر کارشناسان در سطوح حکومتی مشهود است؛ اما در حوزه حیات فردی نیز به چشم میخورد. مردم استقلال شخصی خود را به رهبران علمی و صنعتی، یعنی پزشکان، مهندسان، مکانیکها و متخصصان صدها رشته دیگر واگذار میکنند. دیگر حتی مادران نمیتوانند فرزندانشان را بدون مشورت کارشناسان پرورش دهند.

خصوصیت اصلی علم جدید، عاری بودن از اصول وحدتآفرین است. علوم اجتماعی و انسانی جدید نیز که از جهانبینی علمی ریشه گرفتهاند، واجد همین خصیصهاند. به عبارت دیگر، علم جدید ریشه در شرک دارد، نه توحید. ریاضیات ابزار اختصاصی علم است که همه وجوه تمایز و اختلافات کیفی میان اشیا را، بهجز تمایزاتی که به زبان ریاضی قابل توصیف باشند، حذف میکند. این تمایزات کیفی دقیقاً همان چیزی است که محمل معنای اشیا در نسبت با مهمترین اصول، یعنی توحید، شمرده میشود. به عبارت دیگر، جنبه کمی بخشیدن به ادراک موجب میشود که صفات الهی مخلوقات نادیده انگاشته شود؛ چرا که اسما و صفات خدا را نمیتوان به زبان ریاضی وصف کرد.

عقل فقط یک روش تحلیلی است و فنفسه نمیتواند مبنایی برای ادراک امور کلی فراهم سازد. عقل از امکان درک زیبایی و خیر ب بهره است و صرفاً روشی برای تجزیه، تقسیم، تفکیک و تحویل در اختیار منهد. امر خیر و زیبا را بدون اسطوره نمیتوان ادراک کرد و تفکر اسطوره‌های ورای عقل قرار داد.

اما راسیونالیته علمی در ساحت معنا مخربتر از ساحت زندگی و نهادهای اجتماعی است؛ زیرا به نحو مؤثری تلاشهای انسان را از معنا و غایت تهی مسازد. همچنان که یک روانشناس فهیم معاصر اشاره کرده است: «عاقبت بهکارگیری روش علمی در زمینه رفتار بشری... دهشتآور است: حذف حق انتخاب، معنا و غایت در حیات انسانی.» و در نتیجه: «برای نخستین بار در تاریخ غرب، معتبرترین نهادهای ما به اشاعه هرج و مرج مشغولند».

متخصصان و تکنوکراتها زبانی را متوجه مقاصد خود نمیبینند؛ زیرا آنان تصویری از شأن و غایت زندگی بشر ندارند. چنان که ساول متذکر میشود: «تکنوکرات به صورتی فعال و در واقع به شکلی افراطی آموزش مبیند؛ اما او در حقیقت بر اساس تمامی معیارهای قابل درک در محدوده سنت تمدن غربی، بسواد است». بهعلاوه، هیچیک از تحولاتی که به نام راسیونالیته صورت پذیرد، اعتراضی برنمانگیزد: «سیستمهای پارلمانی ایجاب

مکنند که حکومت اعمال خود را نزد همگان توجیه کند؛ ولی جامعه علمی در قرن حاضر بیش از هر پارلمانی زندگی ما را دگرگون ساخته است و با این همه، خود را موظف به توجیه هیچ چیز نمیداند». وظیفه سنتی اسطوره و تفکر مخیل این بود که امکان مشاهده نفوذ و گسترش وحدت را در همه مراتب عالم هستی، جامعه و نفس بشری فراهم آورد. خداوند هرگز غایب نبود و به واسطه حضور خویش، همواره مراقب سلامت و سعادت بندگانش بود. وظیفه سنتی عقل این بود که مانع شرک شود و نگذارد واقعیت‌های متنزل، منزلت الهی پیدا کنند. مردم نمیتوانند بدون اسطوره‌ها زندگی کنند؛ زیرا اسطوره‌ها راه‌های ملموسی برای درک معنای زندگی در اختیارشان منهد. عقل هرگز نمیتواند از درون خود تدارک معنا کند: «ساختارهای عقلانی، با ذخایر عظیم قدرت خویش، میتولوژی به وجود نمی‌آورند». این امر، دلیل شیوع فوقالعاده اسطوره‌های دروغین را در جامعه مدرن توضیح میدهد. بسیاری از این اسطوره‌های دروغین از نظر تئوریک با علم و توسعه مرتبطند. هر فکر یا ایدئولوژی که ریشه در توحید نداشته و مبنای تفسیر نظر و عمل قرار گیرد، اسطوره‌های دروغین است.

زیبایی

هر تمدنی اساطیری دارد که مبنای ادراک عقلانی قرار می‌گیرد. اساطیر سنتی در طول تاریخ توسط صد و بیست و چهار هزار پیامبر برای پی افکندن بنای توحید عنوان شدند. اسطوره‌های مدرن عمدتاً بر رؤیاهای بشر برای تحقق بهشتی علمی و تکنولوژیک مبتنی بوده و از طریق اشاعه فراگیر الفاظ آمیبی مقدس، در تفکر جدید رسوخ یافته و آن را اشباع کرده‌اند. اگر قرار باشد بحث با تعابیر اسلامی انجام گیرد، این الفاظ را باید کنار نهاد. اگر مسلمانان بخواهند مسلمان باقی بمانند و به غرب‌های درجه دوم مبدل نشوند، چاره‌های جز رجوع به منابع سنت خویش ندارند. آنان همه معیارهایی را که برای داوری درباره خدایان و اساطیر نیاز دارند در منابع مذکور خواهند یافت. این معیارها را میتوان بر حسب اصطلاحات مهم تخصصی مورد تأیید قرآن، سنت و فرادش فکری اسلامی تلخیص کرد. این فرادش فکری را نباید کوچک شمرد. اگر این فرادش نادیده انگاشته شود، تعابیر اصیل قرآنی ذیل اساطیر جدید توسعه، ترقی، انقلاب و تحول اجتماعی، مفاهیم تازه‌ای خواهند یافت. تنها مطالعه دقیق این مسأله که مسلمانان در طول تاریخ چگونه تعابیر اصلی زبان خود را درک کرده‌اند میتواند مانع رسوخ اصطلاحات کاذب شود. بدون رجوع به این سنت فکری، تعابیر اسلامی خود به الفاظی آمیبی بدل میشوند که مفهومی جز آنچه هرکس به دلخواه خود از آنها اراده میکند، ندارند و در این صورت، تعابیر مذکور به شعارهایی در خدمت یک ایدئولوژی مبدل خواهند شد.

اشاره

ویلیام چیتیک یکی از محققان بزرگ در حوزه عرفان اسلامی، به‌ویژه عرفان ابن‌عربی است. از نظر فکری، او وابسته به جریانی است که امروزه اصطلاحاً «سنت‌گرایی» (1) خوانده میشود. (2) این جریان فکری که در بین متفکران غرب و شرق طرفدارانی یافته است، بر مدرنیته و فرهنگ مدرن نقدی رادیکال و بنیادی دارد و راه نجات و حیات بشر معاصر را در بازگشت به سنت‌های دینی و عرفانی گذشته میداند. فریتیهوف شووان، رنه گنون و سید حسین نصر از دیگر شخصیت‌های برجسته این جریان فکریاند. آنچه این گروه را از نوگرایان جدا می‌سازد، تقابل با مدرنیته و دانش و تکنولوژی غرب است و آنچه ایشان را از اسلام‌گرایان یا اصول‌گرایان متمایز می‌سازد، توجه به عرفان و معنویت به عنوان گوهر اصلی دین و کم‌توجهی نسبت به شریعت و ویژگی‌های خاص و ممتاز اسلام از سایر ادیان و مکاتب عرفانی است. در مقاله حاضر نکات قابل توجهی مطرح شده است که دریافت آنها از لابه‌لای عبارات متن گاه دشوار است. ضمن تأکید بر این نکات، ملاحظاتی را خواهیم

افزود:

1. نگاه نویسنده محترم به فرهنگ و تمدن غرب از دو ویژگی کلنگری و ژرفنگری برخوردار است. برخلاف رویه معمول، وی به جای بررسی پاره‌های پراکنده فرهنگ غرب، آنها را در یک طرح کلان مورد مطالعه قرار داده است و از نسبت مفاهیم و عناصر آن با یکدیگر غافل نمانده است. توجه و عنایت ایشان به پایه‌ها و بنیادهای فرهنگ مدرن و ناسازگاری آن با اندیشه دینی و عرفانی نیز شایان دقت و پیگیری است.

2. با این حال، نویسنده برای نفی توسعه و تمدن و ضرورت بازگشت به ارزشهای اسلامی، مکرراً به این نکته توجه داده است که واژه «توسعه» و مفاهیم مشابه آن در قرآن و سایر متون دینی یافت نمیشود. به نظر می‌رسد که هم در مدعا و هم در دلیل ایشان میتوان مناقشه کرد. هر چند فقدان یک واژه در ادبیات دینی میتواند نشانهای از ناسازگاری آن با فرهنگ دینی باشد، اما این مطلب به خودی خود هیچ دلیل و شاهد استواری نیست. باید بررسی کرد که آیا اصول و ارزشهای دینی هرگونه توسعه مادی و تمدن بشری را نفی میکند، یا تنها با گونهای از آنها که بر پایه مادیت و لذتجویی شکل گرفته و صرفاً به دنبال تأمین و تشدید خواهشهای نفسانی است مقابله میکند. اگر استفاده از واژگان غیرقرآنی نادرست باشد، بسیاری از مباحث عرفانی، فلسفی و کلامی را باید از عرف متدینان خارج ساخت.

3. تبیین ایشان از ماهیت علم جدید و رابطه آن با تکنولوژی مدرن، کاملاً درست و همسو با بسیاری از تحقیقاتی است که در سده معاصر صورت پذیرفته است. ایشان با تفکیک میان دو گونه دانش (دانش برای درک حقیقت و دانش برای تصرف در طبیعت) نشان داده است که دانش تجربی جدید از قسم دوم است و برای درک حقیقت راهی جز تمسک به جهانبینی دینی نیست. این مطلب هر چند درست است، اما توجه به دو نکته ضروری مینماید:

الف) نویسنده در تبیین جهانبینی دینی عمدتاً از مبانی عرفانی ابنعربی الهام گرفته است. عرفان محال‌الدین هر چند منبع خوبی برای تبیین پاره‌های از معارف دینی است، ولی اتکای یکجانبه بر مفاهیم و مبانی او نمیتواند ما را به تصویر کاملی از اندیشه اسلامی راه برد. البته به نویسنده که آشنایی او با اسلام از این مجراست نمیتوان ایراد گرفت. بر عالمان و اندیشمندان حوزوی است که با استفاده از قرآن و سنت در تدوین این طرح و نظریه تلاش کنند.

ب) نقد آقای چیتیک به عقل ابزاری غرب جای تردید ندارد؛ ولی به این دلیل نباید و اساساً نمیتوان به طور کامل از عقل ابزاری دوری جست. عقل ابزاری اگر در جای خودش مورد استفاده قرار گیرد و در خدمت آرمانها و ارزشهای دینی و بر پایه بنیادهای اسلامی باشد، هیچ مانعی ندارد.

ج) انکار ایشان نسبت به علم کلام و فلسفه و تشویق به جایگزینی عرفان به جای سایر دانشها قابل انتقاد است. در منطق قرآن، پذیرش عرفان با عقل همراه است و برای ایجاد توسعه و تمدن اسلامی باید عقل نظری و عقل عملی همگام با عقل ابزاری به خدمت مبانی و ارزشهای دینی درآید.

پی نوشت:

1) traditionalism

2) برای اطلاع بیشتر از این اندیشه و گرایش، به فصلنامه نقد و نظر، ش مراجعه کنید و برای آشنایی با نگرش عمومی آنان، به کتاب جوان مسلمان و دنیای متجدد از سید حسین نصر بنگرید.

صدای عدالت، 11 و 12/7/80

تبلیغات



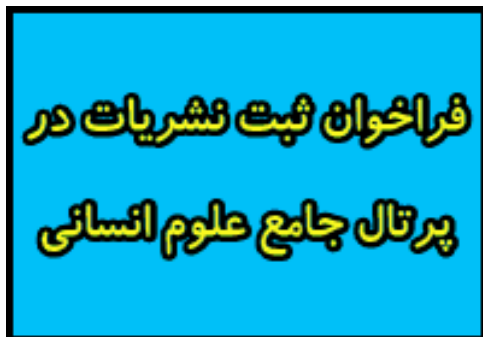
(/http://conf-shams.ir)



(/http://www.ihcs.ac.ir/fa/news/18005)



(/http://www.ihcs.ac.ir/fa/news/17498)



(/http://ensani.ir/fa/page/3)

✓	سال ۱۳۸۸ (۲)
✓	سال ۱۳۸۷ (۱۰)
✓	سال ۱۳۸۶ (۱۱)
✓	سال ۱۳۸۵ (۱۲)
✓	سال ۱۳۸۴ (۱۲)
✓	سال ۱۳۸۳ (۹)
✓	سال ۱۳۸۲ (۱۱)
✓	سال ۱۳۸۱ (۱۲)
✓	سال ۱۳۸۰ (۱۲)
✓	سال ۱۳۷۹ (۱۱)

© کلیه حقوق متعلق به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می باشد.
توسعه و طراحی: (A.C.A CO (<http://aca.ir>)